

شخصیت شناسی ابوالخطاب

علیرضا کاوند*

چکیده: "محمد بن قلاصن اسدی" مکنی به ابوالخطاب یکی از غلات معروف در زمان امام صادق (ع) بوده است. از امام را تا مقام خدایی بالا برد و درباره ایشان غلو کرد. غلو در لغت به معنای تجاوز از حقوق و حقیقت است و مترادف آن را می توان "افراط" دانست ولی اصطلاحاً به معنی "اعطای مقام الوهیت و خدایی به انمه اطهار (ع) و شراکت آنان در معبودیت است. در قرآن نیز صراحتاً در سوره نساء آمده است: "در دیتان غلو و افراط نکنید". اسامی گوناگونی را برای ابوالخطاب یاد کرده اند که از جمله می توان به "محمد بن زینب اسدی اجدع"، "ابوالخطاب بن ابی ذئب" و جز اینها اشاره نمود. گزارش هایی در دست است که به تصریح آنها ابوالخطاب بر دستگاه خلافت منصور دوانیقی خروج کرده است. سعد اشعری می گوید: "ابوالخطاب و یارانش که ۷۰ نفر بودند در مسجد کوفه گردآمده و تظاهر به زهد می کرده اند و هر کدام در کنار ستونی از مسجد مردم را پنهانی به مسلک خود می خوانده اند هنگامی که عیسی بن موسی - والی منصور در کوفه - رسید گروهی را برای از بین بردن ابوالخطاب و یارانش روانه مسجد کرد که در نهایت پس از یک نبرد خونین همه یاران ابوالخطاب به قتل رسیدند و خود او نیز پس از مدتی توسط دستگاه خلافت به قتل رسید." روایت کشی* نشان می دهد مرگ ابوالخطاب در سال ۱۳۸ ق اتفاق افتاده است. از جمله فرق

کشی^۱ نشان می دهد مرگ ابوالخطاب در سال ۱۲۸ ق اتفاق افتاده است. از جمله فرق تشکیل یافته پس از ابوالخطاب می توان به "معمریه" پیروان "معمّر"، "بزعیه" پیروان "بزیع"، "عمیریّه عجلیه" پیروان "عمیر بن بیان عجلی"، "مفضلیه" پیروان "مفضل صیرفی" و "خطابیّه" پیروان "ابوالخطاب" اشاره نمود. امام صادق (ع) از تمام این فرق بیزاری جست و چه در خفا و چه آشکارا ابوالخطاب و یارانش و هرکه را با او هم عقیده بود لعن و تکفیر نمود. از عقاید بارز ابوالخطاب می توان به اعتقاد "حلول روح الهی در آدمی و تناسخ و اباحی گری" اشاره کرد. با توجه به این که ابوالخطاب شخصیتی منفور و طرد شده به شمار می رود و عقاید باطلی را رواج داده است، نمی توان به مرویات و مقولات او واقعی نهاد و بر آنها اعتماد کرد.

مقدمه:

دین اسلام با وجود تکامل همه جانبه و استحکام در زمینه های گوناگون، گاه آکنده از برداشت هایی ناصواب از آن، به نسل ها ارائه شده است. این برداشت های نادرست یا سهواً صورت پذیرفته و یا به عمد به دیگران منعکس شده است.

میان کسانی که در این زمینه موثر بوده اند می توان به امویان و عباسیان اشاره کرد. ایشان چهره ای از اسلام را به نمایش گزاردند که در نتیجه مردم به مرور نسبت به آن بدبین شدند و فرامین آن را زیر پا نهادند. در این میان افرادی چون معاویه و ابوهریره به نفع خود به جعل و وضع حدیث پرداخته آن را به پیامبر اسلام (ص) منتسب نمودند. پس از ایشان نیز افراد دیگری پا به عرصه جعل حدیث نهادند و این رویداد را پی گرفتند. آنها می کوشیدند چهره ای از دین اسلام نشان دهند که با هواهای درونی شان مطابقت داشته باشد.

اگر اندکی در حوزه تاریخ زندگانی ائمه (ع) مطالعه کنیم درمی یابیم که برخی افراد برای جمع آوری گروهی به دور خود و رسیدن به خواسته های نفسانی شان به کارهای اشتباه و نامعقول بسیار دست زده اند و متأسفانه توسط برخی از مردم کج اندیش و ساده لوح نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند.

از جمله بدعت هایی که در دین اسلام ایجاد شد اعتقاد به نبوت و سپس الوهیت امامان معصوم (ع) بود. معتقدان به این اندیشه را با نام «غلّات» می شناسند. یکی از بارزترین نمونه های ایشان شخصی است به نام «ابوالخطاب محمد بن مقلاص اسامی». او و

پیروانش - که با عنوان خطابیّه شناخته می‌شوند - معتقد به الوهیت امام صادق (ع) بودند و به طاعت و عبادت ایشان می‌پرداختند.

آنچه در این مقاله می‌آید بررسی احوال این شخصیت در دوران امام صادق (ع) است. با توجه به اینکه این شخص از غالیان شمرده می‌شود، ما در ابتدا به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه «غلو» می‌پردازیم، و سپس شخصیت رجالی او را برای خوانندگان معرفی می‌کنیم:

معنای لغوی غلو

غلو در لغت به معنی «تجاوز از حق و حقیقت» است. و چند گونه استعمال می‌شود:

(الف) در نرخ و قیمت، به آن «غلاء» گفته می‌شود.

(ب) اگر در مورد «تیر» باشد به آن «غَلَو» گویند که هم وزن «دلو» است.

(ج) اگر به معنی «جوشش» باشد به آن «غَلَّیان» گویند.

(د) به حیوانی که فوق‌العاده سرکش باشد «غَلَواء» گفته می‌شود.^۱

برخی گفته‌اند: «غلو» هم در افراط و هم در تفريط گفته می‌شود، ولی که برخی آن را

فقط به معنی تفريط می‌گویند و نقطه مقابل آن را «تقصیر» می‌دانند.^۲

معنای اصطلاحی غلو

منظور از غلو در مورد پیامبر (ص) و ائمه (ع)، اعطای مقام الوهیت و خدایی، یا مشارکت آنان در معبودیت، خلق، رزق و جز آن با خداوند است، و این موجب انکار دین می‌گردد. در اصطلاح علم کلام، و به گفته مسعودی «غلاه» یا «غالیه»، اسم عام برای فرقی است که در حق پیامبر (ص) یا ائمه (ع) مخصوصاً علی بن ابی طالب (ع) غلو کرده به ایشان مقام الوهیت داده‌اند.

۱- محمد مرتضی الحسینی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۲.

۲- مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحیط، تحقیق مکتب التحقیق التراثی مؤسسه الرساله، چاپ ششم، بیروت: مؤسسه الرساله للطباعة و النشر والتوزیع، ۱۴۱۹، ص ۱۳۱۸-۱۳۱۹. روح‌الله الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ترجمه سید محمد باقر مرسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دارالعلم، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳. مجید معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، ۱۳۷۴، ص ۲۹۵.

معنای غلو در قرآن

در قرآن کلمه «غلو» در چندین آیه آمده است که در این جا به یکی از آن ها اشاره می کنیم:

«یا اهل الکتاب لاتغفلوا فی دینکم ولانقولوا علی الله الا الحق»

ترجمه: ای اهل کتاب (ای علمای نصاری) در دین خود اندازه نگه دارید و غلو نکنید و بر خدا جز حق نگویید.

با توجه به شان نزول و تفسیر آیه روشن می شود که مسیحیت و یهودیت نسبت های ناروایی بر خداوند و بر مذهبشان می زدند، و درصدد بودند تا گمان های خود را که ناشی از جهل آنان نسبت به خداوند بود تحقق بخشند.

معرفی شخصیت ابوالخطاب

نام او «محمد بن ابی زینب مقلاص اسدی»، و ملقب به «برادر اجدع» است و در منابع از او با عنوان بنیانگذار فرقه خطابیّه یاد شده است.

در مورد اسم او اختلاف وجود دارد و منابع مختلف اسامی چندی برای او برشمرده اند، که از جمله: «ابوالخطاب محمد بن زینب اسدی اجدع»، «ابوالخطاب بن ابی ذئب»، «ابوالخطاب محمد بن ابی زید مولی بنی اسد» و «ابوالخطاب محمد بن ابی ثور». برخی نیز از او با عنوان «ابوالخطاب محمد بن زینب اسدی اجدع» یاد کرده اند.^۳

مقریزی نام او را «محمد بن ابی ثور» یا «ابی زید» ضبط کرده است.^۴ جزئینه «ابوالخطاب» در منابع گوناگون از کنیه های «ابواسماعیل»، «ابوالطبیات» (ابو الطبیات یا ابو الطبیان) نیز برای او استفاده شده است.^۵ برخی نیز به او لقب «زراد» داده اند.^۶ ابوالخطاب

۳ - اسکندر اسفندیاری، پژوهشی در طوایف غلات تا پایان غیبت صغری و موضع ائمه در این باب، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳.

۴ - مقریزی، الخطط، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۸۱.

۵ - مفضل بن عمر الجعفی، الھفت الشریف من فضائل مولانا الامام الصادق (ع)، تحقیق مصطفی غالب، چاپ دوم، بیروت: دارالاندلس، ۱۹۹۷م، ص ۱۰۱.

۶ - سعد بن عبدالله اشعری، کتاب المقالات و الفرق، تحقیق محمد جواد مشکور، چاپ اول، تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۹۶۳م، ص ۵۵.

اهل کوفه و از قبیله بنی اسد است.^۷ در این مقاله ما عنوان «محمد بن ابی زینب مقلاص اسدی» را برای این شخصیت برمی‌گزینیم.^۸ درباره تاریخ تولد او اطلاعی در دست نیست. گزارش‌هایی درباره ارتباط او با امام صادق (ع) پیش از آنکه به غلو گرایش پیدا کند وجود دارد.

به عنوان مثال در روایتی که کلینی به نقل از «علی بن عقبه» آورده است، ابوالخطاب سوالات اصحاب را از ایشان پرسیده و پاسخ آن را برای اصحاب فرستاده است.^۹

قاضی نعمان نیز تصریح کرده است که وی پیش از انحراف، از بزرگان «دعات» امام صادق (ع) بوده است.^{۱۰} احادیثی چند به نقل از ابوالخطاب از امام صادق (ع) روایت شده است که از برخی از آنها برمی‌آید که او پیش از انحرافش این احادیث را نقل کرده است.^۹ ابن غضائری در رجالش می‌گوید: «بعضی از اصحاب ما هنگام روایت از ابوالخطاب می‌گفتند: "حدثنا ابوالخطاب فی حال استقامته: ابوالخطاب برای ما در حال استقامتش حدیث نقل کرد" ولی من دیدم که این طریقه‌ی نقل از او ترک شده است.»^{۱۱}

این جمله دو معنا را به ذهن متبادر می‌سازد:

الف) دیگران هنگام نقل روایت از ابوالخطاب برایشان فرقی نمی‌کرد که او این روایت را در حال استقامتش گفته یا در زمان انحرافش، و در هر حال باید به همه مقولات او اعتماد نمود.

ب) دیگر اینکه چون حال استقامت و انحراف او و محدوده و حیطه‌ی زمانی آن دقیقاً مشخص و معین نیست پس نمی‌توان به راحتی دوره انحراف و یا استقامتی برای او

۷ - احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال برقی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق، ص ۶۸

۸ - سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۳۱۴ق، ج ۱۵، ص ۲۷۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، بیروت: دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۵۰.

۹ - محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، بیروت: دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۵۰.

۱۰ - همان، ج ۲، ص ۴۱۸

۱۱ - محمد بن حسن صفار، فضائل اهل البیت المسمی ببصائر الدرجات، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی، چاپ اول، قم: ۱۴۰۴ق، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۱۲ - احمد بن حسین بن الغضائری، رجال ابن الغضائری، تحقیق سید محمد رضا جلالی حسینی، چاپ اول، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق، ص ۸۱

مشخص کرد، در نتیجه دوران استقامت او نیز به منزله دوران انحرافش تلقی خواهد شد و به طور کلی نمی‌توان بر هیچیک از مرویات و احادیث او وقعی نهاد.

ظاهراً شماری از اصحاب امام صادق (ع) شنیده‌های خود را از ابوالخطاب که به نقل از امام بوده است، بر آن حضرت عرضه می‌کرده‌اند.^{۱۳}

گرایش به غلو و حرکت سیاسی؛

درباره‌ی چگونگی و زمان قیام ابوالخطاب گزارش‌های متفاوتی در دست است. منابع مختلف تصریح کرده‌اند که او همراه با پیروانش در کوفه - به هنگام ولایت عیسی بن موسی (۱۳۲-۱۴۷ق) خلیفه منصور- بر دستگاه خلافت خروج کرد.^{۱۴}

در قولی دیگر آمده است که جمعی از اتباع و پیروان ابوالخطاب بعد از کشته شدن او، «عمیر بن بیان عجلی» را به عنوان پیشوای خود انتخاب نمودند. آنها به نام «عمیره» و «عجلیه» معروف شدند.

«عمیر بن بیان» همراه پیروانش در «کناسه» کوفه خیمه‌ای برپا کرد، که در آنجا به همراه پیروانش به عبادت جعفر بن محمد (ص) مشغول شدند.^{۱۵}

با استناد به روایت سعد اشعری، ابوالخطاب و همراهانش که ۷۰ نفر بودند، در مسجد کوفه گرد آمده، اظهار زهد و تمسک به جعفر بن محمد (ص) کردند؛ هر فردی از آنان در کنار ستونی از ستون‌های مسجد می‌نشست و مردم را پنهانی به مسلک خود دعوت می‌نمود.^{۱۶} خبر آنان به عیسی بن موسی - والی کوفه - رسید صورت گزارشی که به عیسی بن موسی رسید این گونه بود: «اینان شده‌اند و مردم را به نبوت ابوالخطاب می‌خوانند؛ اجتماع آنها در مسجد تصنعی و برای ظاهرسازی است». پس از آن عیسی بن موسی گروهی را برای دستگیری آنان به جانب مسجد گسیل کرد.^{۱۷} در آن حال پیروان ابوالخطاب سلاح و ابزاری با خود نداشتند و به ناچار با سنگ و چوب و خنجر آماده‌ی نبرد شدند.

۱۳ - محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص، به کوشش علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، قم: انتشارات جامعه مدرسی، ۱۴۱۴ق.، ص ۳۱۴.

۱۴ - ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۱۱.

۱۵ - علی محدث‌زاده، اصحاب امام صادق (ع)، ص ۶۵.

۱۶ - سعد بن عبدالله اشعری، پیشین، ص ۸۱-۸۲.

۱۷ - همان.

ابوالخطاب به پیروانش گفت: چوب‌های شما بر پیکر این قوم اثری مانند اثر نیزه و شمشیر دارد، بدانید که سلاح آنها به شما هیچ آسیبی نخواهد رساند، شما باید بکوشید و از نبرد روی برنتابید. رزمندگان از دو سوی درهم افتادند. دسته‌ای با نیزه و شمشیر و گروهی با چوب‌دستی و سنگ و خنجر. دیری نپایید که ۳۰ تن از یاران ابوالخطاب درخون غلطیده، به کام مرگ فرو رفتند. افراد باقی مانده به ابوالخطاب گفتند: مگر نمی‌بینی که شمشیر و نیزه چه بلایی بر سر ما آورده است؟ او گفت: گناه از من نیست بلکه خواست خداوند این بوده است و او می‌خواهد شما را با این رنج و محنت آزمایش کند. حالا که خدا چنین خواسته، شما هم دل به مرگ بسپارید و خود را به کشتن دهید. سرانجام بقیه یاران ابوالخطاب نیز کشته شدند و او خود زنده به چنگ سربازان حکومتی افتاد.^{۱۸}

روایتی پیرامون زمان مرگ ابوالخطاب

بنا به روایتی که کشی نقل کرده است، دو تن از اصحاب امام صادق (ع) در محضر آن امام در سال ۱۳۸ قی سخن از مرگ ابوالخطاب و یارانش به میان آورده‌اند. از مضمون روایت برمی‌آید که مرگ ابوالخطاب در همان سال (۱۳۸ قی) اتفاق افتاده است.^{۱۹} با این حال در روایت سعد اشعری آمده است که پس از قتل ابوالخطاب و یارانش، سرهای آنها را چند روزی در شهر بغداد آویختند.^{۲۰}

پیدایش فرق مختلف پس از مرگ ابوالخطاب

پس از قتل ابوالخطاب و جمعی از تابعان او، برخی از پیروانش ادعا کردند که او هرگز کشته نشده و هیچ‌کدام از یاران او به قتل نرسیدند، بلکه آنها به فرمان جعفر بن محمد (ع) در مسجد گرد آمدند و پیکار نمودند و اندکی نیز آسیب ندیدند. سپس از مسجد بیرون رفتند و دیگر کسی آنها را ندید. در اثنای جنگ سربازان عیسی بن موسی یکدیگر را می‌کشتند و گمان می‌کردند که یاران ابوالخطاب را کشته‌اند.^{۲۱} همچنین درباره ابوالخطاب گفتند که او به آسمان رفت و در شمار فرشتگان درآمد. بعد از ابوالخطاب، جمعی از پیروان او فردی موسوم به «معر» را، جانشین وی دانستند و سر به اطاعت او سپردند.

۱۸ - محدث‌زاده، پیشین، ص ۶۴.

۱۹ - محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال (المعروف برجال الکشی)، ص ۲۹۶.

۲۰ - سعد بن عبدالله اشعری، همان.

«معمّر» شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و آنان را به ترک فرایض دعوت کرد. این جماعت که «معمریه» نام دارند، به بقای جهان اعتقاد داشتند و می‌پنداشتند که مراد از بهشت، خوشی‌ها و نعمت‌هایی است که مردم در این جهان از آن بهره می‌جویند. جهنم نیز همان رنج‌ها و مشقت‌هایی است که در این عالم نصیب افراد می‌شود. گروهی دیگر از پیروان ابوالخطاب پس از مرگ او فردی را به نام «بزیع» جانشین او کردند و به «بزیقیه» معروف شدند. آنان تصور می‌کردند که خداوند، خویش را در هیأت جعفر بن محمد (ع) به خلق نمایانده است. و نیز معتقد بودند که هرگز نمی‌میرند، بلکه پس از پایان زندگی در این جهان به ملکوت بازمی‌گردند.

دسته سوم از تابعان ابوالخطاب پس از قتل او «عمیری» و «عجلیه» خوانده شدند. عمیر بن بیان، همراه یارانش در منطقه «کناسه» کوفه خیمه‌ای را برافراشتند و به عبادت جعفر بن محمد (ع) مشغول شدند. چهارمین فرقه آنان «مفضلیه» اند که بعد از ابوالخطاب، رهبر خود را «مفضل صیرفی» می‌دانستند. او نیز به امام صادق (ع) نسبت ربوبیت داد. فرقه‌ی پنجم «خطابی» مطلقند که امامت پس از ابوالخطاب را انکار نمود و تنها به تبعیت از او اکتفا کردند. حضرت صادق (ع) بیزاری خود را از یکایک این فرق گمراه اظهار نمود و از اقوال و اعمال ناصواب آنان به خدای بزرگ و بی‌همتا پناه جست.^{۲۱}

عقاید و نظرات ابوالخطاب

به طور کلی ابوالخطاب به حلول روح در آدمی، تناسخ و اباحی‌گری معتقد بود. خطابیّه آیه‌ی «اما کشتی برای مساکین بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم معیوش سازم» (کهف/ ۷۹) را اینگونه تأویل کردند که منظور از «کشتی»، ابوالخطاب و منظور از «مساکین»، اصحاب او هستند و اینگونه مراد از پادشاهی که پشت سر آنان بوده «عیسی بن ماهان» است و او کسی است که ابوالخطاب را کشت. آنها مدعی شدند که: امام صادق (ع) در ظاهر در صدد نکوهش ما برآمد ولی در باطن، مقصودش، مخالفان و دشمنان ما بود. لذا کلمه ابوالخطاب را که در کلام امام صادق (ع) تاول کردند و گفتند که منظور امام قتاده بن دعامه بصری؛ فقیه اهل بصره است.

قتاده نزد امام باقر(ع) و امام صادق(ع) می آمد و کنیه او ابوالخطاب بود. ابوالخطاب و اصحابش اینگونه تأویل کردند که فرد مورد لعن امام صادق(ع) دیگری است و امام(ع) با این عمل خواسته است اصحابش را گمراه سازد و بیش از پیش آنان را در وادی نادانی قرار دهد. ولی امام صادق(ع) با کمال قاطعیت این گفته را رد نمود.^{۲۲} آنان همچنین دسته ای از آیات را شاهد بر ذم برخی از افراد می آوردند. از جمله:

«به درستیکه خداوند به شما دستور می دهد تا گاو ماده ای را بکشید».(بقره/۶۷)

و ایشان معتقد بودند که این آیه در مورد عایشه است، و مراد از خمر و میسر و انساب و ازالام در آیهی «بدرستیکه شراب و قمار و انساب و ازالام از کارهای شیطان است»، «ابوبکر، عمر و عثمان» هستند. به اعتقاد ایشان «جبت» و «طاغوت» در قرآن همان «عمرو بن عاص» و «معاویه» اند.^{۲۳}

ابوالخطاب در آغاز مدعی بود که امام صادق(ع) او را وصی خود قرار داده است و اسم اعظم الهی را به وی آموخته است. چندی بعد، مدعی شد که او نبی است و ادعای رسالت کرد، و سرانجام گفت که از ملائکه است و فرستاده ی خدا به سوی اهل زمین.^{۲۴} این دعوی و ادعای اخیر ابوالخطاب در پی آن بود که وی مدعی شد خود امام صادق(ع) است که در صورت های گوناگون تجلی می کند.^{۲۵}

گزارش سعد اشعری این سخن حاکی از آن است که خطابیّه نخستین، امام صادق(ع) را خدا می پنداشتند و می گفتند که امام صادق(ع) آن کسی نیست که وی را حس و از او روایت می کنند. بلکه او چون از عالم بالا به این جهان نزول کرده است صورت آدمی به خود گرفته است.^{۲۶} آنها اعتقاد داشتند که امام(ع)، ابوالخطاب را به عنوان پیامبری مرسل فرستاده و امر به طاعت وی کرده است.^{۲۷} خطابیّه همچنین معتقد بودند که باید در هر زمانی دو رسول وجود داشته باشد و نباید هیچ گاه زمین از وجود این دو خالی باشد، یکی

۲۲ - اسفندیاری، همان.

۲۳ - همان، ص ۱۱۵

۲۴ - سعد بن عبدالله اشعری، همان، ص ۵۱.

۲۵ - همان.

۲۶ - شهرستانی، المل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲۷ - سعد بن عبدالله اشعری، همان.

از آن دو ناطق است و دیگری صامت، و^{۲۸} در آغاز محمد (ص) ناطق بود و علی (ع) صامت. خطابه در باره همه ائمه (ع) چنین اعتقادی را داشتند، و در زمان امام صادق (ع) آن حضرت را ناطق و ابوالخطاب را صامت می‌پنداشتند و براین باور بودند که پس از امام صادق (ع) ابوالخطاب امام ناطق است.^{۲۹} همانطور که ملاحظه می‌کنیم، پس از دوران امیرالمؤمنین (ع) - که عده‌ای بروی گمان خدایی بردند، این عقیده باطل، شاخه‌ها پیدا کرد و بسیاری از مردم به امام علی (ع) و تعدادی از فرزندان و فرزندزادگان ایشان نسبت الوهیت دادند. در میان این عده فرقه‌های گمراه دسته‌هایی پیدا شدند که رسول اکرم (ص) و حضرت فاطمه (س) را خدا خواندند، برخی دیگر بر "حسن بن علی (ع)" و "حسین بن علی (ع)"، گمان خدایی بردند. و کار به جایی کشید که گروهی در الوهیت "ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه" و "محمد بن عبدالله حسنی" و برخی دیگر از نوادگان پیامبر معتقد شدند و سخن‌ها گفتند.^{۳۰} در عصر امام باقر (ع) شخصی به نام "ابومنصور" به امام نسبت الوهیت داد؛ حضرت او را از خود طرد کرد و از وی براءت جست. پس از رحلت امام باقر (ع)، ابومنصور دعاوی دیگری آورد و گروهی از مردم "بنی کنده" نیز با وی همراه شدند، ولی سرانجام "یوسف بن عمر"، والی کوفه او را گرفت و بر دار کرد.^{۳۱}

شالوده‌ی فکر ابوالخطاب بر نوعی غلو در مورد ائمه (ع) خصوصاً امام صادق (ع) مبتنی بود. ابوالخطاب، آنگاه که افکار افراطی خود را عرضه داشت، با مخالفت شدید امام صادق (ع) روبرو شد، و بنا بر روایات مختلف امام صادق (ع) او را به همراه پیروانش در مواضع گوناگون لعن و نفرین کرد،^{۳۲} و اصحاب خود را متوجه گمراهی وی نمود.^{۳۳}

در روایات گوناگون از ابوالخطاب با عناوین: فاسق، کافر، مشرک، دشمن خداوند و مانند آن یاد شده است.^{۳۴}

۲۸ - همان.

۲۹ - همان.

۳۰ - محدث زاده، همان، ص ۶۳.

۳۱ - همان.

۳۲ - ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۳۶۸.

۳۳ - طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳۴ - ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۰.

در روایتی که به نقل از امام صادق(ع) در تاویل آیات (۲۲۱-۲۲۲/سوره ی شعراء) آمده است، ابوالخطاب از کسانی شمرده شده که شیطان بر آنها نازل می شود.^{۳۵} دربرخی از روایات دیگر، تصریح شده است که ابوالخطاب بر امام صادق(ع) دروغ می بسته است.^{۳۶}

روایات وارده در مورد ابوالخطاب و یارانش

در برخی از روایات آمده است که ابوالخطاب پس از انحراف، همچون گذشته به خدمت امام صادق(ع) حاضر می شد ولی آن حضرت او را از خود دور می نمود.

الف) به حضرت امام صادق(ع) خبر دادند که ابوالخطاب از قول ایشان گفته است: «چون حق را شناختی باک مدار و آنچه خواهی بکن». حضرت فرمودند: «لعنت خدا بر او باد، والله، من چنین سخنی نگفته ام».^{۳۷}

ب) امام صادق(ع)، نامه ای به ابوالخطاب نوشت بدین مضمون: «شنیده ام که تو می پنداری زنا، خمر، صلو، صیام و فواحش، مردانی هستند؛ چیزی که می گویی درست نیست، من اصل حقم و فروع حق طاعت خداوند است و دشمنی با من دشمنی با اصل بشر است و فروع و شاخه های آن فواحش است؛ پس چگونه مردم کسی را اطاعت کنند که نمی شناسند و چگونه می توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی کنند».^{۳۸}

ج) کشی (ره) از «عیسی بن منصور» روایت کرده است که او گفت: «شنیدم از امام صادق (ع) - هنگامی که ابوالخطاب را یاد می کرد- که گفت: بارالها لعنت کن ابوالخطاب را که مرا در تمام احوال، چه ایستاده، چه نشسته و چه خوابیده می ترساند (و حرف هایش مرا عصبانی می سازد) خدایا سوزش آهن را به او بچشان».^{۳۹}

د) کشی (ره) روایتی دیگر را از «یحیی بن حلبی» از پدرش «عمران بن علی» نقل کرده است که او گفت: «از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمودند: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند و لعنت کند کسانی را که بعد از او باقی ماندند و

۳۵ - ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۴۰۲.

۳۶ - بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳۷ - محدث زاده، همان.

۳۸ - خوئی، همان، ص ۲۷۵.

۳۹ - طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۰.

هم عقیده با او هستند. خداوند لعنت کند کسی را که بر او ترحم کند و دلش به حال او بسوزد».^{۴۰}

هـ) کشی (ره) از علی بن مهزیار از امام جواد (ع) روایت کرده است که هنگامی که نام ابوالخطاب در محضر ایشان ذکر شد حضرت فرمودند: «خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند یارانش را و لعنت کند کسی را که ذر لعن او شک کند و در مورد او توقف کند و نسبت به او شک داشته باشد (زیرا شکی در این نیست که او ملعون است)».^{۴۱}

و) کشی در جای دیگر از «حنان بن سدید» روایت کرده است که او گفت: در سال ۱۳۸ هجری، خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم، «میسر» هم در آنجا حاضر بود. میسر به حضرت عرض کرد: «فدایت کردم تعجب می‌کنم از مردمی که با ما در این‌جا می‌آیند و لیکن آثارشان از بین می‌رود و عمرشان تباه می‌شود.» حضرت پرسیدند «اینان چه کسانی هستند؟» او گفت: «ابوالخطاب و یارانش». امام تکیه زده بود در این حال یکباره نشست و انگشتش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: «لعنت خدا و ملائکه و مردم بر ابوالخطاب باد، خدا را شاهد می‌گیرم که او کافر، فاسق و مشرک است و در روز قیامت با فرعون محشور می‌گردد و عذابی دردناک خواهد داشت».^{۴۲}

ز) مرحوم کشی (ره) باز در جای دیگر از «ابن ابی عمیر» از «مفضل بن یزید» روایت کرده است که هنگامی که از غلات و اصحاب ابوالخطاب در محضر امام صادق (ع) یاد شد ایشان فرمودند: «ای مفضل! با آنها منشین و با آنها هم غذا مشو و با ایشان مصافحه مکن و نشست و برخاست نداشته باش».^{۴۳}

ح) «فضیل بن یسار» گوید: امام صادق (ع) فرمودند: «بترسید از این که غلات، جوانان شما را فاسد کنند، همانا غلات بدترین خلق خدایند؛ آنان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک جلوه داده مقام ربوبیت را به بندگان خدا نسبت می‌دهند، سوگند به پروردگار که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند».^{۴۴}

۴۰ - همان، ص ۲۹۵.

۴۱ - محمد تقی نستری؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۶۰۱.

۴۲ - همان، ص ۵۰۸.

۴۳ - همان.

۴۴ - محدث زاده، همان، ص ۶۷.

(ط) از "فضل" نقل شده است که یکی از دروغ‌گویان مشهور، ابوالخطاب است.^{۴۵}

ی) حضرت صادق (ع) در سفارشات به ابوجعفر محمد بن نعمان احوّل، پس از تاکید بسیار بر پنهان

نگه داشتن اسرار و نقشه‌های محرمانه و سیاسی اهل بیت (ع) و بر حذر بودن از خبرپراکنی و دروغ‌زنی می‌فرماید: «پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که شیطان پیوسته و دائم فردی را در جمع ما وارد می‌کند که نه از ماست و نه هم عقیده با ماست، پس هنگامی که شیطان او را مشهور ساخت و مورد توجه مردم قرار داد، به او دستور می‌دهد که بر ما دروغ بندد، این امر به همین منوال ادامه دارد، یکی که رفت دیگری از راه می‌رسد... و کارهای او را دنبال می‌کند...»^{۴۶}

حضرت در ادامه وصیت می‌فرماید: «سرّ ما را فاش مساز، که بی‌شک «مغیره بن سعید» بر پدرم دروغ بست و سرّ او را فاش ساخت و در نتیجه خداوند تیزی شمشیر را به او چشاند، ابوالخطاب نیز که بر من دروغ بست و رازم را فاش ساخت (سرانجام) به عاقبت «مغیره» دچار شد، هرکس امر ما را مخفی بدارد خداوند او را در دنیا و آخرت می‌آراید و بهره‌اش را عطا می‌کند و او را از مرگ و زندان تنگ حفظ می‌کند»^{۴۷}.

ک) کشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که حضرت در تفسیر آیه مبارکه ی «هل أنباکم علی من تنزل الشیاطین، تنزل علی کل افاک اثیم»: آیا خبرتان دهم که شیطان‌ها بر چه کسی نازل می‌شوند؟ شیاطین بر همه دروغ‌سازان گنه‌پیشه نازل می‌شوند، فرمودند: «آنان هفت نفرند: ۱- مغیره بن سعید ۲- بنان ۳- صائد ۴- حمزه بن عماره ۵- حارث شامی ۶- عبدالله بن عمرو بن حارث ۷- ابوالخطاب»^{۴۸}

ل) کشی روایتی را از «یحیی الواسطی» نقل می‌کند که امام رضا (ع) فرمودند: «بنان بر حضرت امام زین‌العابدین (ع) دروغ بست و خداوند سوزش آهن را به او چشاند، مغیره بن سعید بر حضرت امام باقر (ع) دروغ بست و خداوند او را نیز سوزش آهن چشاند،

۴۵ - تستری، همان، ص ۶۰۱

۴۶ - ابن شعبه حرانی؛ تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ج ۲، ص ۵۹.

۴۷ - همان، صص ۶۱-۶۰.

۴۸ - طوسی، همان، ص ۳۰۲.

ابوالخطاب نیز بر حضرت صادق (ع) دروغ بست و خداوند به او نیز سوزش آهن چشانید. «محمد بن بشیر» بر امام کاظم (ع) دروغ بست، خداوند او را نیز سوزش آهن چشانید و کسی که بر من دروغ بندد «محمد بن فرات» است. محمد بن فرات از نویسندگانی بود که به دست «ابراهیم بن شکله» کشته شد.^{۴۹}

از آنجا که گروه‌های غلات در سده‌های (۲ و ۳ ق / ۸ و ۹ م) به شخص ابوالخطاب گرایش داشتند، در توقیعی شریف که ناحیه مقدس حضرت صاحب الامر - ارواحنا له الفداء - شرف صدور یافت، مرقوم شده بود که «ابوالخطاب محمد بن ابی زینب، ملعون و یارانش نیز ملعون هستند؛ با کسانی که با او هم عقیده‌اند منشیید، من و پدرانم از آنان بیزاریم».^{۵۰}

م) در کافی باب «ایمان عاریتی‌ها» از «عیسی شلقان» روایت شده است که او گفت: «روزی نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر (ع) (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد؛ بره‌ای با او بود من عرض کردم: ای پسر! می‌بینی پدر شما چه می‌کند؟! او ما را به چیزی فرمان می‌دهد، سپس از همان چیز نهی می‌کند؛ به ما دستور داد که ابوالخطاب را دوست بداریم. سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری جویم؛ سپس آن حضرت در حالی که پسر بچه‌ای بود فرمود: همانا خداوند خلقی را آفرید که ایمان بیاورند و (آن ایمان) زوال ندارد همچنین خداوند خلقی را آفرید که کفر کنند و (آن کفر) زوال ندارد. و در این میان خداوند خلقی را آفرید و ایمان را به عاریت به آنان داد، اینان را «معارین» می‌نامند، که هرگاه (خداوند) بخواهد، ایمان را از ایشان می‌گیرد، ابوالخطاب از کسانی است که ایمان را به عاریت و امانت به او داده بودند. عیسی شلقان گفت: پس از آن به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم و آنچه را (به فرزندش) گفته بودم و پاسخی را که شنیده بودم، به عرض امام رساندم امام صادق (ع) فرمود: «این کلام از جوشش نبوت است».^{۵۱}

ن) از برخی اصحاب امام صادق (ع) روایت شده است که زمانی حضرت در حال غضب نزد ما آمدند و فرمودند: «برای کار منزل بیرون رفتم، یکی از «سودانیان» مدینه متعرض من شد و گفت: لبیک یا جعفر بن محمد لبیک، من با شتاب به سوی منزل بازگشتم، درحالی که خائف و ترسان بودم از آنچه آن مرد گفته بود، تا این‌که در سجده‌گاه

۴۹ - همان، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۵۰ - محدث زاده، همان، ص ۶۲.

۵۱ - همان.

خود به خاطر خدای خود به سجده رفتن و صورتم را به خاک مالیدم و تذلل کردم و از آنچه او به من گفت بیزاری جست. اگر عیسی بن مریم غیر از آنچه خدا در حق او فرموده بود، بر خود می‌بست، گوش او کر می‌شد به طوری که بعد از آن دیگر هیچ چیز را نمی‌شنید و کور می‌شد و بعد از آن چیزی را نمی‌دید و گنگ می‌شد و پس از آن نمی‌توانست سخن بگوید؛ سپس فرمود: خدا ابوالخطاب را لعنت کند و او را به وسیله آهن بکشد».

علامه مجلسی در بحارالانوار گوید: «آن مرد سودانی از اصحاب ابوالخطاب بود و اعتقاد به ربوبیت امام صادق (ع) داشت بنابراین حضرت را آن گونه که پروردگار را در حین احرام حج و عمره می‌خوانند (لبيك اللهم لبيك) خواند و حضرت از این جهت مضطرب شده است و سجده نموده است، تا آنکه در نزد خدای تعالی نفس خود را از آن نسبت مبرا سازد و به همین علت ابوالخطاب را لعن فرموده است زیرا او این مذهب فاسد را بوجود آورده بود».^{۵۲}

در هر صورت همه این روایات در نقد ابوالخطاب موجب شده است که وی در آثار امامیه همواره به عنوان یک شخصیت منفی به‌شمار آید.^{۵۳} ابوالخطاب بر پیروان خویش جمیع محرمات را مباح گردانید و هنگامی که ادای فرائض بر پیروان او سخت و گران می‌آمد، به او می‌گفتند که: این امور را بر ما سبک و آسان گردان. ابوالخطاب یکباره ایشان را به ترک فرائض خواند و آنها را از رنج به‌جای آوردن آن اعمال رها کنید.^{۵۴} ابوالخطاب به ایشان رخصت ترک آن واجب را می‌داد و می‌گفت: «هر که رسول و نبی و امام را شناخت، بگو هر چه خواهد بکند».^{۵۵} از جمله این که ایشان بر پیروان خود واجب کرده بود که برای نفع‌رسانی به هم‌کیشان خود در امور مربوط به اموال، نفوس و زنان، در مقابل مخالفان مذهبی خود به دروغ شهادت دهند.^{۵۶} گفته شده است که ابوالخطاب مدعی بود که می‌بایست نماز مغرب را زمان ذهاب و رفتن حمصره‌ی مغریبه خواند و باید هنگام اشتباک نجوم آن را به‌جا آورد، در صورتی که برخی روایات به نقل از امام صادق (ع)

۵۲ - محمد باقر مجلسی؛ بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۲۵، ص ۳۲۱.

۵۳ - طوسی، رجال، ص ۲۹۶.

۵۴ - شیخ عباس قمی؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۶۴.

۵۵ - عباس زریاب خونی و همکاران؛ دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۰۲.

۵۶ - ابن قتیبه؛ المعارف، ص ۶۲۳.

ضمن آنکه هنگام مغرب را زمان ذهاب «حمره‌ی مشرقیه» شمرده‌اند به این سبب، ابوالخطاب را سرزنش کرده‌اند.^{۵۷}

ابوالخطاب و مذاهب گوناگون شیعی

جدا از خطابی‌ی نخستین که رابطه‌ی آشکاری با ابوالخطاب داشتند، گروه‌های گوناگون خطابی‌ه پس از ابوالخطاب، به شخصیت‌های دیگری نیز متمایل شدند و معمولاً در کنار اعتقاد به ابوالخطاب و حتی گاه با طرد وی، به گونه‌ای شخصیت دیگری را هم مطرح کرده‌اند.^{۵۸}

جدا از خطابی‌ه نخستین که روابطشان با ابوالخطاب آشکار بود، دسته‌های مختلف دیگری - از جمله گروهی از پیروان «محمد بن اسماعیل» - با داشتن گرایش تند غالیانه، برای ابوالخطاب جایگاه ویژه‌ای قایل بودند.^{۵۹}

«نصیری» نیز ابوالخطاب را بسیار ارج می‌نهادند، و در سلسله مراتب مقدسان خود برای او جایگاه «باب» را در نظر می‌گرفتند، (جایگاهی که بعد از مرتبه «معنی» و «اسم» قرار می‌گیرد) و همواره شخصیت وی را با سلمان فارسی مقایسه می‌کردند.

از این رو طبیعی به نظر می‌رسد که ایشان رأی امام صادق (ع) درباره ابوالخطاب را از روی تقیه به حساب آورند، و روایات بسیاری را به نقل از آن حضرت و دیگر امامان (ع) در فضایل و مناقب او روایت کنند.^{۶۰}

در طرف مقابل این گرایش‌ها، برخی دیگر از فرقه‌های غالی، چون پیروان محمد بن بشیر که خود مدعی نبوت بود، نبوت ابوالخطاب و دیگر کسانی را که همراه او ادعای نبوت داشتند انکار می‌کردند.^{۶۱}

گرچه در برخی منابع کهن از ارتباط و پیوستگی ابوالخطاب و خطابی‌ه با اسماعیلیان سخن رفته است،^{۶۲} ولی در منابع اسماعیلیه از این گونه ارتباطات سخنی دیده نمی‌شود.

۵۷ - محمد بن حسن طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۲، ص ۳۴.

۵۸ - عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۲۳.

۵۹ - سعد بن عبدالله اشعری، همان، ص ۶۳.

۶۰ - مفضل بن عمر جعفری، همان، ص ۱۰۰-۱۰۲.

۶۱ - سعد بن عبدالله اشعری، همان، ص ۶۳.

۶۲ - حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه، ص ۵۷-۵۸.

چنان‌که همین منابع از ارتباط ابوالخطاب و میمون قداح - که در آثار ابن رزّام و ابن شداد صنهاجی مطرح شده - نیز سخنی نمی‌گویند. منابع اخیر چنان وانمود کرده‌اند که میمون قداح و پیروانش، از اتباع ابوالخطاب بوده و همگی باطنی و اباحی بوده‌اند.^{۶۳}

نتیجه :

همان‌طور که از نظر گذشت، ابوالخطاب شخصیتی منفور در جامعه حدیثی به شمار می‌رود، و از طرف امام صادق (ع) و اصحاب ایشان مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. شایان ذکر است که نسبت به احادیثی که از این شخص در جوامع روایی ما وارد شده دو دیدگاه متفاوت وجود دارد :

دیدگاه اول، دیدگاهی تند و افراطی است، و صاحبان آن تمامی روایات ابوالخطاب را مردود می‌دانند. دیدگاه دوم - که منطقی نیز به نظر می‌رسد - این است که دوران حدیثی ابوالخطاب را به دو بخش تقسیم نماییم : بخش اول دوره استقامت او، و بخش دوم دوره تخلیص و انحراف او، دوران استقامت به دوران قبل از انحراف و فساد راوی اطلاق می‌گردد. با این حال ممکن است راوی در آغاز منحرف بوده پس از چندی به راه مستقیم و مذهب صواب گراییده باشد. بنابراین قول شیخ طوسی در عده‌الاصول، اگر بر طبق ادله محکم و متقن برای ما معین شد که ابوالخطاب روایتی را در دوران استقامت خود نقل نموده می‌توان به قول او اعتماد کرد. ولی اگر دلیل و اماره‌ای بر آن یافت نشد نمی‌توان به آن وقعی نهاد. با توجه به نظریه دوم باید خاطرنشان کرد که هرچند این نظریه به نوعی درست و عقلانی به نظر می‌رسد، اما در مورد این فرد باید گفت که مرز میان دوره استقامت و انحراف او مشخص نیست، تا از این رهگذر بتوان به احادیث صادره از او در دوره استقامتش دست یافت و بر آن اعتماد نمود. زیرا انحراف یکباره نیست و معمولاً با پیش‌زمینه‌های قبلی شروع می‌گردد. و به همین جهت تعیین مرز بین این دو کاری بس دشوار و طاقت فرساست و همتی عالی می‌طلبد. بنابراین نظریه دوم نیز به دلیل آنکه ثمره‌ای عملی بر آن مترتب نیست قابل پذیرش نیست. چه، هدف و مقصد ما نیل به

ثمره‌ای کارا و سبازنده است. باید توجه داشت که این نظریه ممکن است درباره دیگر روایانی که مرز انحراف و استقامتشان آشکار است صدق کند، لکن در این مورد چاره‌ای جز سوار شدن بر مرکب نظریه دوم نداریم. ناگفته نماند که اگر احیاناً در احادیث منقوله از ابوالخطاب به این مطلب تصریح شود که این حدیث در دوران استقامت او صادر شده است، می‌توان به نوعی به آن اعتماد نمود و آن هم در صورتی است که معارض و مخالفی در قرآن و سنت نبوی (ص) نداشته باشد.

کتابنامه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق، ۲ جلد.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *معانی الاخبار*، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق، ۱ جلد.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۳ ق، ۴ جلد.
۴. ابن الغضائری، احمد بن حسین؛ *رجال*، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، چاپ اول، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ ق، ۱ جلد.
۵. ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم؛ *المعارف*، چاپ ششم، مصر: الهیئه المصریه العامه للكتاب، ۱۹۹۲ م، ۱ جلد.
۶. ابن ندیم، *الفهرست*؛ تحقیق شیخ ابراهیم رمضان، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۷ ق، ۱ جلد.
۷. اسفندیاری، اسکندر؛ پژوهشی در طوایف غلات تا پایان غیبت صغری و موضع ائمه (ع) در این باب، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ۱ جلد.
۸. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین*، تصحیح هلموت رویتر، چاپ سوم، بیروت: دارالنشر فرانس اشتایز، ۱۴۰۰ ق، ۱ جلد.
۹. اشعری، سعد بن عبدالله؛ *المقالات و الفرق*، تصحیح محمد جواد مشکور، چاپ اول، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۹۶۳ م، ۱ جلد.

۱۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ رجال البرقی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق، ۱ جلد.
۱۱. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر؛ الفرق بین الفرق، تحقیق شیخ ابراهیم رمضان، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۷، ۱ جلد.
۱۲. بلاذری؛ انساب الاشراف، تحقیق محمد فردوس عظیم، دمشق: دارالقطره العربیه، ۱۹۹۷ م، ۳ جلد.
۱۳. تستری، محمد تقی؛ قاموس الرجال، تحقیق موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق، ۱۱ جلد.
۱۴. جعفری، مفضل بن عمر؛ الھفت الشریف من فضائل مولانا الإمام جعفر بن محمد الصادق (ع)، تحقیق مصطفی غالب، چاپ دوم، بیروت: دارالاندلس، ۱۹۹۷، ۱ جلد.
۱۵. حرانی، ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول (ع)، تحقیق علی اکبر غفاری و ترجمه بهزاد جعفری، چاپ اول، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۷، ۲ جلد.
۱۶. الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، محب الدین ابوفیض محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیر، چاپ اول، لبنان: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، ۲۰ جلد.
۱۷. خوئی، السید ابوالقاسم؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق، ۲۴ جلد.
۱۸. زریاب خوئی، عباس و همکاران؛ دایره المعارف تشیع، چاپ اول، تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶، ۸ جلد.
۱۹. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل، تحقیق محمد سید کیلانی، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۵، ۲ جلد.
۲۰. صفار، محمد بن حسن؛ فضائل اهل البيت المسمى ببصائر الدرجات، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی، چاپ اول، قم: ۱۴۰۴ ق، ۱ جلد.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن؛ اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، تصحیح حسن المصطفوی، چاپ اول، مشهد: مرکز تحقیقات و مطالعات دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ۱ جلد.

۲۲. طوسی، محمد بن حسن؛ رجال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ دوم، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ ق، ۱ جلد.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۱۷ ق، ۱۰ جلد.
۲۴. فیروز آبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب؛ القاموس المحیط، تحقیق مکتبه تراث فی موسسه الرساله، چاپ ششم، بیروت: موسسه الرساله للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۹ ق، ۱ جلد.
۲۵. قمی، شیخ عباس؛ الکنی و الالقاب، تقدیم محمد هادی الامینی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۶۸، ۳ جلد.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، بیروت: دار صعب و دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ ق، ۸ جلد.
۲۷. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار، چاپ دوم، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ۱۱۰ جلد.
۲۸. محدث زاده، علی؛ اصحاب امام صادق (ع)، چاپ اول، تهران: کتابخانه مدرسه چهل ستون مسجد جامع تهران، ۱۳۷۳، ۱ جلد.
۲۹. معارف، مجید؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، ۱۳۷۴.
۳۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ ق، ۱ جلد.
۳۱. مقریزی؛ الخطط، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق، ۴ جلد.
۳۲. الموسوی الخمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۶، ۲ جلد.
۳۳. نوبختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعه، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، چاپ چهارم، قم: مکتبه الفقیه، ۱۳۶۸، ۱ جلد.